

سعدی



گنگ و گریز!

هر چند در مورد ایران و مسائل مربوط به استراتژی منطقه، مطالب و موضوعات مهم‌تری در شرایط فعلی مطرح است، وبلاگ امروز را به تحلیل مصاحبه رضا پهلوی با شبکه «بی‌بی‌سی» محدود می‌کنیم. دلیل نیز کاملاً روشن است؛ هیئت حاکمه ایالات متحد همانطور که بارها عنوان کرده‌ایم در شرایط حاضر دچار چندپارگی است. با این وجود آمریکا تلاش دارد که این «عارضه» را در حد امکان و تا آنجا که مربوط به روابط با روسیه و هند می‌شود تبدیل به یک «کارت برنده» بر سر میز مذاکره کند. این عمل نتیجه‌ای بسیار ملموس

«خوب نه به آن توتالیتر که نمی‌شود گفت!»
همان منبع!

در اینجا به نقطه‌ای می‌رسیم که همان «بن‌بست» اصلی جناح‌های حامی سلطنت در ایران است و مربوط می‌شود به ارزیابی اینان از رژیم گذشته کشور. این ارزیابی هر چه باشد، می‌باید تمامی جناح‌های سیاسی کشور به این صرافت بیافتند که اصولاً «توتالیترسیم» چگونه می‌باید تعریف شود. اینکه تمامی روزنامه‌های کشور طی سالیان دراز دستور کتبی از طرف وزارت اطلاعات و ساواک دریافت دارند که صفحات نخست را می‌باید به اخبار شخص اعلیحضرت و عکس‌های ایشان «اختصاص» دهند از منظر ولیعهد سابق ایران «توتالیترسیم» نیست؛ اینکه کشیدن کاریکاتور شاه و خاندان سلطنت جرم اعدام داشته باشد؛ اینکه پس از کودتای ۲۸ مرداد با تشکیل مجلس مؤسسان در قانون اساسی مشروطه ایران دست ببرند و برای خاندان پهلوی «تقدس الهی» قائل شوند؛ اینکه دلقکی به نام امیرعباس هویدا به خود اجازه دهد که تمامی آرشیو یکی از مهم‌ترین هفته‌نامه‌های فکاهی تاریخ خاورمیانه، یعنی مجله توفیق را به آتش بکشد؛ اینکه سانسور «سیاسی» حتی شامل آهنگ‌های خوانندگان از قماش ویگن، فرهاد و فریدون فروغی و ... شود، این‌ها توتالیترسیم نیست، شوخی و خنده و بازی و تفریح است!

ولی علیرغم ادعای مقام «ولایت‌عهد»، ما در همینجا می‌گوئیم و بر سر حرف خود خواهیم ایستاد که آنچه طی ۵۷ سال دوران پهلوی - البته دوره پس از جنگ دوم تا کودتای ۲۸ مرداد را می‌باید به بررسی

به همراه آورده: عقب‌راندن هر چه بیشتر انگلستان از معادلات منطقه‌ای! سفر اخیر راسموسن، دبیرکل پیمان آتلانتیک شمالی به مسکو، سفری که سه روز به طول خواهد انجامید، به احتمال زیاد در مسیر تأیید همین عقب‌نشینی صورت گرفته. و اینجاست که حضور رضا پهلوی در شبکه «بی‌بی‌سی» و در برنامه «به عبارت دیگر» می‌تواند بعد دیگری از استراتژی‌های غرب در منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی را آشکار کند. بعدی که در کنار دیگر مواضع غرب به صورت عامل «کمکی» سعی در ایجاد جبهه‌ای فراگیر به نفع سیاست‌های انگلستان در منطقه خواهد داشت. در بررسی مسائل موجود در این مصاحبه نخست بن‌بست‌های سیاسی جناح رضا پهلوی را مطرح می‌کنیم، در گام بعد اهداف پنهان «بی‌بی‌سی» مد نظر قرار خواهد گرفت، و در پایان نگاهی شتابزده خواهیم داشت به زمینه عملی استقرار یک دمکراسی سیاسی در ایران.

پس بپردازیم به بررسی محتوای این مصاحبه از نقطه‌نظر «بن‌بست‌های» جناح رضا پهلوی. بارها طی این مصاحبه شاهد «گریز» رضا پهلوی از ارائه پاسخ صریح به سئوالات هستیم. اینکه چرا این «گریزها» طی یک مصاحبه می‌بایست به صورتی پیوسته تکرار شود، پرسشی است که ما ملت از ایشان خواهیم داشت. به طور مثال، طرز برخورد ولیعهد ایران سخنان وی را به این مرحله می‌رساند که:

«من اعتقاد دارم نظام‌های توتالیتر در نهایت محکوم به شکست هستند، چون تاریخ نشان داده که چنین فضائی در هیچ جا قابل حفظ نیست.»

بی‌بی‌سی، سه‌شنبه، ۱۵ دسامبر ۲۰۰۹

البته در اینکه حاکمیت‌های توتالیتر به هیچ عنوان قابل دفاع نیستند شکی نداریم، ولی زمانیکه در ادامه همین اظهارات، مصاحبه‌کننده نظر رضا پهلوی را در مورد رژیم سیاسی گذشته کشور جویا می‌شود، ایشان می‌فرمایند:

جداگانه‌ای کشید - بر ملت ایران حاکم شد نه تنها یک توتالیتاریسم بوده، که یکی از شقی‌ترین و منحوس‌ترین انواع آن در تاریخ به شمار می‌رود، و میوه و ثمرهٔ چنین درخت عرعر نمی‌تواند بهتر از حکومت اسلامی باشد! ولی بر پایهٔ یک برداشت کاملاً غلط و جانبدارانه از تاریخ معاصر ایران، برداشتی که نهایت امر در مسیر توجیه یک دیکتاتوری قرار می‌گیرد، رضا پهلوی حمایت فرضی خود از استقرار دموکراسی در ایران را در یک قالب گنگ و مبهم چنین مطرح می‌کند:

«آیا جامعهٔ امروز به این درجه از آگاهی مسئولیت شهروندی خودش رسیده یا نه و جواب این سؤال آری است.»
همان منبع!

ولی ما در جواب ایشان بگوئیم، استفاده از این نوع «ادبیات مبهم» را در فرهنگ عامیانه «هندوانه زیر بغل مردم گذاشتن» می‌خوانند؛ در فرهنگ‌های سیاسی که رشد بیشتری داشته‌اند و دموکراتیک خوانده می‌شوند، نام عوامفریبی بر آن می‌گذارند. اگر در دنبالهٔ بحث به بررسی بنیادهائی خواهیم پرداخت که نهایتاً می‌باید زایش احتمالی «دموکراسی» را در کشور نوید دهند، می‌باید در همین مقطع از رضا پهلوی بپرسیم: «آگاهی از مسئولیت شهروندی» دیگر چه صیغه‌ای است؟ در هیاهویی که یک آدمکش سرشناس حکومت اسلامی به نام میرحسین موسوی، بدون هیچ توجیه «درون‌سازمانی» و به احتمال زیاد فقط به دستور اربابان خارجی‌اش در کشور به راه انداخته، شما «آگاهی از مسئولیت شهروندی» مشاهده می‌کنید؟ تحلیل محافل حامی سلطنت از هیاهویی که او باش انجمن‌های اسلامی، چاقوکشان «تحکیم وحدت» و عوامل شناخته شدهٔ وزارت اطلاعات حکومت اسلامی در گوشه و کنار کشور به راه انداخته‌اند چیست؟ جواب شما این است که این‌ها نشانهٔ «گسترش آگاهی از مسئولیت شهروندی» است؟

هر چند عبارت کذا را ما مشکل هضم می‌کنیم، چرا که فقط بر لفاظی پوچ و عبارت‌سازی تکیه کرده، این امر را قبول داریم که جامعهٔ ایران پای به مرحلهٔ نوینی گذاشته. ولی اینکه این «مرحله» بتواند به ولیعهد رژیم سابق این امکان را بدهد که عملکرد پیشینان‌اش را به این سادگی و سهولت «توجیه» کند، اشتباه بسیار بزرگی است. جنابعالی یک نکتهٔ پیش پا افتاده را در این مصاحبه بکلی فراموش کرده‌اید: طلب بخشایش از ملت بزرگ ایران به دلیل خلاف‌کاری‌ها و خود خدایگان‌بینی‌ها و سرکوب‌هایی که ما ملت طی دوران پهلوی متحمل شده‌ایم. اگر در چارچوب منافع منطقه‌ای، بریتانیای سابقاً کبیر شما را پیش انداخته، این امر را فراموش نکنید که این بریتانیا همان است که پدر بزرگ و پدرتان را همانطور که دیدید از کشور بیرون انداخت. امروز بریتانیا برای تحقق اهداف استعماری خود به شما نیاز دارد، ولی ملت ایران محتاج شما نیست! اگر می‌خواهید در راه تحقق دموکراسی در ایران گامی بردارید، این شما هستید که به ملت ایران نیاز خواهید داشت.

ما از مسئولیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خانواده‌ای که مفاخر فرهنگ این سرزمین را از فرخی یزدی گرفته تا میرزادهٔ عشقی به خاموشی محکوم کرد، و رشد فرهنگ مدرنیته در ادبیات را با سانسور و سرکوب و به انزوا کشاندن هدایت‌ها و فروغ‌ها بر جامعهٔ ایران تحمیل نمود تا از این مفر زمینه‌ساز حاکمیت مشتی اوباش دستاربند شود، به این سادگی‌ها نمی‌گذریم. در یک برخورد دموکراتیک، با حمایت بریتانیا و یا بدون حمایت‌اش، مواضع‌تان در برابر

مسلسل «نقادانه» ملت ایران قرار می‌گیرد؛ و به شما اطمینان می‌دهیم که طرف صحبت‌تان در یک دمکراسی همان اوباشی نخواهند بود که روزی در خدمت علی خامنه‌ای و میرحسین موسوی آفتابه‌بیار حضرت امام بودند، و روز بعد ریش‌وپشم‌شان را تراشیده، در رکاب نوۀ رضا ماکسیم «بله قربان» می‌گویند! حال که بحث شیرین «آگاهی از مسئولیت‌ها» را خود به میان آورده‌اید بهتر است یادآور شویم که بجای جستجوی این آگاهی نزد ایرانیان شاید ارجح باشد که این آگاهی را نخست نزد خود بجوئید! که از قدیم گفته‌اند: «چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است!» آیا شما نزد خود این «آگاهی از مسئولیت شهروندی» را دیده‌اید؟ ما با در نظر گرفتن آنچه در بالا آمد، هنوز در انتظار رویت بارقه‌ای هر چند کوچک از این آگاهی دقیقه‌شماری می‌کنیم. و به بررسی اظهارات رضا پهلوی در راستای مواضع محافل سلطنت‌طلب در همینجا پایان می‌دهیم.

در این مرحله سعی در ارائه تحلیلی شتابزده از مواضع «بی‌بی‌سی» خواهیم داشت. کارمند «بی‌بی‌سی» در این مصاحبه یک خط اصلی را با دو هدف اساسی دنبال می‌کند. هدف نخست پنهان داشتن نقش سیاست‌های خارجی طی حوادثی است که نهایت امر به کودتای ۲۲ بهمن ۵۷ منجر می‌شود. بر اساس پرسش‌های ایشان، البته در چارچوب مواضع حاکمیت انگلستان، سلطنت سقوط کرد، چرا که مردم با آن مخالف بودند! خیلی جالب است! رژیم‌هایی که مهم‌ترین پایگاه‌های شنود و جاسوسی در مرزهای اتحادشوروی را برای غرب فراهم آورده بود، رژیم‌هایی که پس از کودتای «تره‌کی» در افغانستان مهم‌ترین محورهای جهت حمایت از مجاهدین افغان را حتی پیش از علنی شدن حضور نظامی غرب در منطقه تأمین می‌کرد، رژیم‌هایی که تحت نظارت مستقیم غرب تبدیل به عامل ثبات در منطقه خلیج فارس شده بود و پیوسته به نقش ژاندارمی غرب «افتخار» می‌نمود، در مرزهای ابرقدرت اتحاد شوروی، آنهم در اوج «جنگ سرد» سقوط می‌کند، چرا که آقای خمینی و بنی‌صدر و یزدی و «مردم» و چند دانشجوی ژولیده مو با این رژیم مخالف‌اند!

باید گفت که القاء چنین امری و دامن زدن به این توهم، شیوه‌ای است استعماری. بارها در اینمورد سخن گفته‌ایم.

سقوط رژیم پهلوی دقیقاً از الگوئی پیروی کرد که امروز اوباش سبز در ایران به کار می‌برند. و سکوت کامل رادیو مسکو طی «بحران‌سازی» حضرت امام، به صراحت نشان داد که بحران کاملاً «خانگی» بوده. ما این «الگو» را پیشتر در ساختار تاریخچه استعماری کشور «بهینه‌سازی» حاکمیت‌های استعماری خوانده‌ایم. اگر امروز این «بهینه‌سازی» همانطور که می‌بینیم با مشکلاتی عدیده روبرو شده، فقط به دلیل از میان رفتن دیواره‌های امنیتی «جنگ سرد» است. با از میان رفتن این دیواره‌هاست که ویژگی بحران‌سازی «خانگی» از میان می‌رود و بحران، چه غرب بخواند و چه نخواهد «جهانی» می‌شود. دست غرب طی بحران‌سازی «انتخابات» اخیر، در کاسه حنائی افتاده که طی ۸۰ سال گذشته با آن هیچ آشنائی نداشته.

ما در همین راستا به دکان‌داران «بی‌بی‌سی» توصیه می‌کنیم کالای «مخالفت مردم» با رژیم پهلوی را هر چه زودتر از روی پیشخوان برداشته به عمق پستو ببرند، چرا که روند جریانات در داخل مرزها به هیچ عنوان در مسیر توجیه چنین اراجیف و مزخرفاتی متحول نمی‌شود و هر چه «انتقال» این کالای احمق‌پسند از پیشخوان به پستو دیرتر صورت پذیرد، بی‌آبرویی و افتضاحی که گریبان‌گیر مبلغین آن می‌شود، گسترده‌تر خواهد بود. خلاصه اگر استعمار غرب عبارت مضحک «آگاهی از مسئولیت شهروندی» را در دهان رضا پهلوی گذاشته، بهتر است نخست همین «آگاهی» را در مورد روند تبلیغاتی خویش دنبال کند.

هدف دوم «بی‌بی‌سی» اثبات «بی‌اعتنائی» و «بی‌طرفی» کامل حاکمیت انگلستان در مورد گذشته رژیم پهلوی

و آینده ولیعهد ایران است! باید از مسئولان «بی‌بی‌سی» پرسید، اگر این بی‌اعتنائی به پهلوی‌ها و رژیم گذشته صحت دارد، چرا وقت گرانبهای آنتن‌های رادیو را به اینان اختصاص داده‌اید؟ حتماً برای آگاهی مردم ایران از وضعیت مزاجی رضا پهلوی است که ایشان را به رادیو «بی‌بی‌سی» می‌آورید! ما می‌دانیم که پروژه «شیخ و شاه» در دست تهیه است، ولی در همینجا بگوئیم که این نوع پروژه‌ها را دیگر به سادگی گذشته‌ها نمی‌توان بر ملت ایران تحمیل کرد. دمکراسی‌های غرب هیچگاه از تحکیم و استقرار دمکراسی در دیگر کشورها حمایت نکرده‌اند. و مهم‌ترین نمونه صدمت اینان با برقراری دمکراسی، پس از فروپاشی اتحاد شوروی و بلوک شرق، در مورد روسیه و اروپای شرقی قابل رویت بود: استقرار حاکمیت‌های فاشیست، همزمان با جنگ افروزی و تروریسم. ولی برقراری یک فاشیسم نوین در ایران از آن چکمه‌هاست که به پای بریتانیای سابقاً کبیر خیلی گشاد است؛ می‌توانید طی چند سال آینده مرتباً بر طبل «حسین حسین! میرحسین» بزنید، ولی نه این میرحسین مفلوک آن موسوی جلادی خواهد شد که توانست ۸ سال با جنگ و سرکوب ملت ایران را به خفقان بکشاند و هزاران جوان این مملکت را در زندان تیرباران کند، و نه این هیاهو می‌تواند زمینه‌ساز بازگشت سلطنت آریامهری‌ها و رستاخیزی‌ها به کشور ایران شود.

در آخر همانطور که بالاتر گفتیم نگاهی به زمینه بنیادین تشکیلاتی خواهیم داشت که بتواند نهایت امر دمکراسی سیاسی را در ایران تحقق بخشد. می‌دانیم که در کشورهای غرب دمکراسی سیاسی نتیجه چند قطبی شدن مراکز تولید صنعتی بوده. این مرکزیت‌ها پس از گذشت چندین دهه از گسترش شبانه‌روزی و انباشت ثروت که به قیمت چپاول ملت‌های جهان سوم صورت گرفت، به این صرافت افتادند که همکاری و همراهی از منظر سیاسی از تصادم و تخالف و درگیری «پرمنفعت‌تر» است. این است «رمز» جاودانه دمکراسی بورژوازی. ولی ملت ایران نه امکان فراهم آوردن رشد بورژوازی را دارد، چرا که همین غرب به دلیل تقابل منافع در برابر رشد این پدیده در کشورمان قدم خواهد کرد، و نه حکومت ایران قادر است از طریق تسخیر

بازارهای خارجی در داخل مرزها به امر انباشت ثروت اقدام کند. می‌دانیم که جنگ اول و دوم جهانی فقط برای تقسیم بازارهای خارجی میان امپراتوری‌های سرمایه‌سالار به وقوع پیوست. حال آن‌ها که دادوفریاد «دمکراسی» به راه انداخته‌اند بهتر است تکلیف‌شان را با چند و چون این روند بیش از این‌ها روشن کنند.

آنچه ما تحت عنوان یک پروژه «حداقلی» ارائه کرده‌ایم و پیشتر نیز اجزاء آنرا معرفی نموده‌ایم، حمایت از نقش شهروندی در ساختارهای صنفی، اتحادیه‌های کارگری، اتحادیه‌های اصناف، تولیدکننده و مصرف‌کننده، اطباء و مطبوعاتی‌ها و ... است. به استنباط ما استعمار از ایران با خواهش و تمنا بیرون نخواهد رفت، در نتیجه در برابر شکل‌گیری هر گونه روند دمکراتیک به دلیل تقابل دمکراسی با منافع استعماری خود سد ایجاد خواهد نمود. عمل دولت احمدی‌نژاد در سرکوب بی‌رویه و بی‌دلیل اتحادیه‌های کارگری و دیگر تشکل‌های صنفی و ... فقط در همین مطلب «ساده» خلاصه می‌شود. در نتیجه می‌باید از اصل «تقابل» میان تشکل‌های مختلف مردمی و دولت دست‌نشانده حمایت کرد؛ این همان تقابلی است که نهایت امر در جامعه دو قطب واقعی و نه «مجازی» تشکیل خواهد داد. قطب «ملت ایران» در برابر دولت دست‌نشانده استعمار! همانطور که گفتیم، این یک پروژه حداقلی است و در آینده سعی خواهیم داشت که در مورد آن بیشتر سخن بگوئیم.